



تأثیر الگوهای تعاملی والدین با میزان و کیفیت حل تعارضات خود و فراخود فرزندان در محیط شغلی

فائزه رمضان^۱، فاطمه حسینی فخر^۲

۱- کارشناسی تکنولوژی اتاق عمل

۲- دانشجوی ارشد روانشناسی دانشگاه آزاد اسلامی ساری

چکیده

در این مقاله ابتدا سعی داشتیم شیوه های تربیتی و الگوهای تعاملی والدین را با تکیه بر چندین نظریه طبقه بندی کنیم که به سه طبقه ی کلی تربیت قاطعانه، آزاد گذار و مستبد و محتوای ارتباطی والد و فرزند در هر یک دست یافتیم. سپس با رویکردی رفتار گرایانه به بیان و تفهیم رابطه ی ساختار فراخود فرزندان با فراخود والدین بنا به اصل همانندسازی و هم خوانی پرداختیم. با توجه به اهمیتی که محیط های شغلی در ساختار اجتماعی جامعه ی امروز دارند بررسی کردیم هر فرد تحت پیشینه ی تربیتی به خصوصی که در جهت تشکیل فراخود پشت سر گذاشته است، با موضوع تعارض منافع و اخلاقیات که در واقع جدالی بین خود و فراخود فرد خواهد بود، چه مواجهه ای دارد و انتخاب او چگونه خواهد بود. همچنین به این نکته پرداختیم که عوامل درونی و اجتماعی فرد از جمله میزان اضطراب، میزان ثبات، میزان وابستگی و... در طی فرآیند حل تعارضات چگونه عمل خواهند کرد.

کلمات کلیدی: فراخود، والدین، تعامل، محیط شغلی، تعارض، خود، تربیت



مقدمه :

امروزه یکی از مهم ترین دغدغه های اجتماعی تربیت افرادی با وجدان کاری بالا در محیط های شغلی خصوصاً محیط های کاری حساس است. اگر بخواهیم کیفیت شغلی مناسب داشته باشیم و رضایت نسبی ارباب رجوع را کسب کنیم یکی از کلیدی ترین عناصر قابل بررسی تعارض منافع شخصی و اخلاقیات است. هر فرد در درون خویش دارای دو بعد خود و فراخود است. خود تصمیم هایی را با توجه به موقعیت اتخاذ میکند که فراخود مسئول مدیریت و کنترل آنهاست. فراخود دارای دو بخش وجدانی و آرمانی است که در این مقاله با مبحث وجدانی فراخود سر و کار داریم.

همواره در محیط های اجتماعی و به طور خاص محیط های کاری موقعیت هایی وجود دارد که فرد را در تصمیم گیری دچار تنش می کند. مواقعی که ممکن است منفعت شخصی فرد در تضاد و تعارض با نظام اخلاقی وی باشد. در این چنین مواقعی فرد باید در تنگنای فشار خود و فراخود دست به تصمیم گیری بزند. برای آنکه بدانیم به طور کلی هر فرد چه مواجهه ای با اینگونه تعارضات دارد باید به الگوهای تربیتی و تیپ های شخصیتی والدین رجوع کنیم چرا که مهم ترین عامل تشکیل و تحقق فراخود همانند سازی با والدین است.

لذا در این مقاله ابتدا به اصول تربیتی و الگوهای تعاملی والدین با فرزندان و تاثیر آنها بر تشکیل قالب کلی فراخود فرد و رابطه ی غالب و مغلوبی خود و فراخود می پردازیم.

سپس بررسی می کنیم به طور کلی بنا بر این الگوهای تعاملی هر فرد چگونه تنش ها و تعارضات خود و فراخود خویش را در محیط شغلی حل می کند و کیفیت و میزان این تعارضات در هر فرد چگونه خواهد بود.

شاید بتوان گفت مهم ترین عامل اثرگذار بر شکل گیری رفتار و ذهنیت کودک، خانواده وی به ویژه والدین او هستند. این تاثیرها از طریق کلامی و رفتاری به کودک منتقل می شود. روش هایی که والدین به طور آگاهانه برای تربیت فرزندان خود در نظر می گیرند، الگوی شخصیتی که به هر یک از والدین اختصاص دارد و رفتارهای ظاهری که والدین در حضور کودک خود انجام می دهند، مجموعه ی مهمی از عناصر تاثیر گذار بر تربیت کودک هستند.

در ابتدا یک طبقه بندی کلی از تیپ های شخصیتی والدین مطرح میکنیم که برگرفته از نظریه گویندگان مری مین است: **گویندگان ایمن - مستقل:** که در مورد تجربه های اولیه خود، آزادانه و به صراحت سخن می گویند. این والدین، بیشتر کودکان دلبسته ایمن دارند. ظاهراً پذیرش والدین از احساس های خودشان با نوعی پذیرش نسبت به علایم و نیازهای نوزادانشان همراه است.



گویندگان بی توجه به دلبستگی: که چنان از تجربه‌های دلبستگی خود صحبت می‌کنند که گویی بی‌اهمیت هستند. فرزندان این والدین، بیشتر کودکانی نایمن-اجتنابی هستند. آن‌ها تجربه‌های خود را درست همان‌طور که نزدیکی جویی نوزادانشان را رد می‌کنند، نادیده می‌گیرند.

گویندگان شیفته: که مصاحبه‌های آنان نشان می‌دهد که هنوز هم، چه به صورت درونی یا بیرونی در تلاش برای جلب محبت و تأثیر والدینشان هستند. ممکن است همین نیاز، پاسخ دهی مداوم آنان را نسبت به نیازهای کودکشان، دشوار سازد. (مین و گلدوین، ۱۳۸۴)

به طور کلی بامریند سبک‌های فرزند پروری را به سه دسته‌ی عمده تقسیم بندی می‌کند:
در شیوه استبدادی والدین محدود کننده هستند و انتظار دارند کودک از مجموعه قوانین آنها فرمانبرداری کند. در نتیجه کودک ترسو، ناراحت، خشن، غیر دوستانه و آسب پذیر و روی هم رفته کودک فردی تند خو و ناسازگار می‌شود.
در شیوه مقتدرانه محدودیت‌هایی بر کودک اعمال می‌شود و از او انتظار می‌رود از آنها اطاعت کند اما منظور از همه موارد فوق برای کودک توجیه می‌شود. والدین در برابر نیازهای کودک مسئولند در نتیجه کودک دارای روحیه اعتماد به نفس، همکاری کننده، مهربان و خوش رو و دارای تمایل به کسب موفقیت و کنجکاوی است. روی هم رفته کودک پر انرژی و مهربان است.

در شیوه آزاد گذار کودک بر آزادی بیان و رفتار مجاز است و قوانین و درخواست‌های کمی بر وی تحمیل می‌شود. در نتیجه کودک سرکش، تکانشی و پرخاشگر شده و خود کنترلی و موفقیت‌های کم است. روی هم رفته کودک تکانشی و پرخاشگر می‌شود. (بامریند، ۱۹۶۰)

شیوه‌های مختلف فرزند پروری بر جنبه‌های مختلف رشد تأثیر می‌گذارد. والدین در شیوه فرزند پروری استبدادی سبک محدود کننده و تنبیه کننده دارند و محدودیت‌های سنگینی را برای کودک خود تعیین می‌کنند. برعکس والدین با شیوه فرزند پروری آزاد گذار دارای پذیرش زیاد بی توجه به کودک هستند و انتظارات کمی از او دارند. والدین با شیوه فرزند پروری اقتدار منطقی پذیرش به همراه آزاد گذاری را به همراه مهارت با دلایل خاص خود به کودک ارائه می‌دهند که باعث نظم دادن به فعالیتهای کودک میشود که انواع پیامدهای مثبت روانشناختی را برای کودک و نوجوان فراهم می‌کند.

هریک از سبک‌های فرزند پروری فوق باعث ایجاد نوعی الگوی تعاملی بین والد و فرزند خواهد شد. از بررسی الگوی دلبستگی ای که بین والد و فرزند جاری است، اطلاعات قابل توجهی راجع به مبانی تشکیل خود و فراخود کودک می‌آموزیم. بر اساس نظریه دلبستگی کودکان در پاسخ به نحوه رفتار مراقبانشان به طور ناخود آگاه سبک دلبستگی خاصی را رشد میدهند. تجارب در روابط با مراقبان به رشد بازنمایی‌های ذهنی یا الگوهای عملکرد درونی منتهی میشود که مجموعه مفروضه



هایی درباره چگونگی عملکرد روابط نزدیک و میزان سزاواری فرد برای دوست داشته شدن و حمایت و قابل اعتماد بودن سایرین است (بالبی ۱۹۶۹).

در سال ۱۹۶۹ ایزورث آزمایشی تحت عنوان موقعیت ناشناس انجام داد که نتیجه ی آن یک طبقه بندی مناسب از الگوهای دل بستگی بود.

ایزورث این آزمایش را بر روی نوزادان ۱۲ ماهه انجام داد و می خواست ببیند که رفتار آن ها در یک موقعیت جدید چگونه است؛ از این رو کودکان و مادرانشان را به یک اتاق بازی در دانشگاه جان هاپکینز آورد.

ایزورث و همکارانش در طی آزمایش سه الگو را مشاهده کردند:

۱. **نوزادان با دل بستگی ایمن:** این کودکان پس از ورود مادرانشان به اتاق بازی، خیلی زود مادر را به عنوان پایگاهی برای کاوش مورد استفاده قرار دادند. اما هنگامی که مادر اتاق را ترک کرد، بازی اکتشافی آنان کاهش یافت و گاهی آشکارا آشفته شدند. هنگامی که مادر برمی گشت نیز فعالانه از او استقبال می کردند و یکی دو دقیقه نزدیک او باقی می ماندند و هنگامی که از بودن او مطمئن می شدند، بار دیگر، مشتاقانه به کشف محیط اقدام می کردند. هنگامی که ایزورث مشاهدات اولیه خود را در مورد شیوه رفتار با این کودکان در خانه هایشان بررسی کرد، دریافت که مادران آن ها معمولاً به عنوان فردی حساس و پاسخ دهنده به گریه ها و سایر علایم کودک، درجه بندی شده بودند.

ایزورث بر این باور بود که این نوزادان، الگویی سالم از رفتار دل بستگی را نشان می دهند. همواره پاسخده بودن مادر به این کودکان، در آن ها این اعتقاد را ایجاد کرده بود که مادر حامی آن هاست. حضور او در موقعیت نا آشنا، به آن ها جرأت کشف فعالانه محیط اطراف را می داد.

آنها سایرین را قابل اعتماد، مطمئن و کمک رسان میبینند و دیدگاه مثبتی نسبت به خودشان دارند.

۲. **نوزادان نا ایمن اجتنابی:** این نوزادان، در موقعیت نا آشنا، کاملاً مستقل به نظر می رسیدند. آن ها به محض ورود به اتاق، به سمت اسباب بازی ها می رفتند. اگرچه به کاوش محیط می پرداختند، اما مادر را به عنوان پایگاهی امن به این معنا که به تناوب از حضور او مطمئن شوند مورد استفاده قرار نمی دادند؛ بلکه خیلی راحت، مادر را فراموش می کردند. هنگامی که مادر اتاق را ترک می کرد پریشان نمی شدند و وقتی بر می گشت، در صدد نزدیک شدن به او بر نمی آمدند. اگر مادر سعی می کرد آن ها را در آغوش بگیرد، با پس کشیدن خود، از او اجتناب می کردند. این الگوی اجتنابی در تقریباً ۲۰ درصد از نمونه ها دیده شده است.



مشاهده وضعیت کودکان در خانه هایشان، حدس اینزورث را در این مورد که مشکلی وجود دارد، تأیید کرد. مادران آن‌ها به عنوان افرادی نسبتاً بی‌توجه، مداخله‌کننده و طردکننده درجه‌بندی شده بودند و کودکان، اغلب نایمن به نظر می‌رسیدند. اگرچه برخی از این نوزادان در منزل بسیار مستقل بودند، بسیاری نیز نگران حضور مادر بودند و هنگامی که وی اتاق را ترک می‌کرد، به شدت گریه می‌کردند بنابراین، تفسیر اینزورث این بود که، وقتی این کودکان به موقعیت ناآشنا وارد شدند، بر این گمان بودند که نمی‌توانند بر حمایت مادر تکیه کنند و بنابراین، به شیوه‌ای دفاعی واکنش نشان دادند. آن‌ها برای دفاع از خود، موضعی بی‌تفاوت و متکی به خود، اتخاذ کردند. به این علت که در گذشته از طرد شدن‌های بسیاری رنج برده بودند، سعی کردند نیاز خود را به مادر مهار کنند تا از نومی‌های بیشتر اجتناب کرده باشند و هنگامی که مادر پس از دوره‌های جدایی باز می‌گشت، از نگاه کردن به او اجتناب می‌کردند، گویی که هر نوع احساس خود را نسبت به او انکار می‌کردند. بالبی تصور می‌کرد این رفتار دفاعی ممکن است به یک بخش تثبیت شده و فراگیر شخصیت تبدیل شود. کودک، بزرگسالی می‌شود که بیش از حد، متکی به خود و غیروابسته است؛ شخصی که هرگز از بدگمانی خویش دست برنمی‌دارد و به دیگران آنقدر اعتماد نمی‌کند که بتواند روابطی صمیمانه با آن‌ها برقرار کند.

۳. **نوزادان نایمن دو سوگرا:** در موقعیت ناآشنا، این نوزادان چنان نگران حضور مادر بودند و به او چسبیده بودند که اصلاً به کاوش در محیط اطراف خود نمی‌پرداختند. هنگامی که مادر اتاق را ترک می‌کرد، بسیار آشفته می‌شدند و هنگام برگشت مادر، آشکارا رفتاری دو سو به او در پیش می‌گرفتند؛ لحظاتی به او نزدیک می‌شدند و لحظاتی بعد او را با خشم از خود می‌رانند. در خانه، این مادران معمولاً با نوزادان خود، به شیوه‌ای متناقض رفتار می‌کردند. در برخی موقعیت‌ها صمیمی و پاسخ‌دهنده بودند و در موقعیت‌های دیگر رفتاری مغایر با آن داشتند. این تناقض، ظاهراً کودکان را از حضور مادرشان، هنگامی که به او نیاز پیدا می‌کردند، نامطمئن می‌ساخت. در نتیجه، آن‌ها معمولاً می‌خواستند مادرانشان را نزدیک خود نگه دارند تمایلی که در موقعیت ناآشنا، بسیار شدت یافت. این نوزادان هنگامی که مادر، اتاق بازی را ترک می‌کرد، بسیار ناراحت می‌شدند و هنگام بازگشت مادر، تلاش می‌کردند به سرعت دوباره به او نزدیک شوند، اگرچه خود را نیز به او بروز می‌دادند. الگوی دو سوگرا را گاه مقاومت نیز نامیده‌اند، زیرا کودکان نه تنها با نومی‌ درصدد برقرار کردن تماس با مادر بودند، بلکه در برابر آن مقاومت نیز می‌کردند. این الگو معمولاً ویژگی ۱۰ تا ۱۵ درصد کودکان یک ساله در گروه نمونه بود. اگر موقعیت ناآشنا، تفاوت‌های بنیادی را در بین کودکان آشکار می‌کند، باید تفاوت‌ها در رفتارهای بعدی آنان را نیز پیش‌بینی کند. این کودکان با تمایل شدید به نزدیک شدن به سایرین همواره با ترس از عدم پاسخگویی دیگران به این تمایل مشخص می‌شود. (اینزورث، ۱۹۸۲)



کودکانی که در موقعیت ناآشنا تحت عنوان دلبستگی ایمن طبقه بندی شده اند، تفاوت رفتاری آنان با سایر کودکان، تا سن ۱۵ سالگی ادامه خواهد داشت (آخرین سنی که بررسی شده است). کودکان دلبسته ایمن، در تکالیف شناختی، در مقیاس های ثبات قدم و خوداتکایی نمره های بالاتری داشته اند. تحقیقات نشان می دهد که عدم موفقیت در شکل دهی دلبستگی ایمن در سال های آغازین زندگی می تواند اثری منفی روی سال های کودکی و نیز بر کل زندگی فرد داشته باشد.

کودکانی که تشخیص اختلال نافرمانی مقابله ای، اختلال رفتاری و اختلال استرس پس از سانحه برای آنان مطرح است به دلیل سوء استفاده های اولیه، غفلت یا آسیب، در زمینه ی دلبستگی از خود مشکلاتی نشان می دهند. سبک های دلبستگی که در بزرگسالی مشاهده می شوند لزوماً به همان صورتی که در نوزادی به چشم می آمدند نیستند. پژوهش ها نشان می دهند که دلبستگی های اولیه می توانند روی روابط بعدی افراد در آینده اثراتی جدی داشته باشند. برای مثال افرادی که سبک دلبستگی ایمن است معمولاً از عزت نفس خوب، روابط عاشقانه مستحکم و توانایی خود افشایی در مقابل دیگران برخوردارند و در دوران بزرگسالی روابط سالم، شاد و طولانی مدت دارند. محققان دریافته اند که دلبستگی های شکل گرفته در دوران اولیه ی زندگی می توانند منجر به پیامدهای متعددی شوند. برای مثال کودکانی که در دوران نوزادی، دلبستگی ایمن دارند همان طور که بزرگ تر می شوند عزت نفس قوی تر و خوداتکایی بهتری را در خود پرورش می دهند. همچنین این کودکان معمولاً مستقل ترند، عملکرد بهتری در مدرسه داشته، روابط اجتماعی موفقتری دارند و اضطراب و افسردگی کمتری را نیز تجربه می کنند.

پس از بررسی این موارد لازم است بر این نکته تاکید کنیم که میزان و کیفیت تاثیر پذیری در هر کدام از موارد فوق بسته به متغیرهای مختلفی قابل تغییر است. الگوهای تعاملی و تربیتی فوق طبق عناصری مثل اصل ترس، اصل پاداش و بازخورد، اصل قدرت و علاقه و... پیش برده می شوند.

انواع اختلالات دلبستگی

بالبی به وضوح پیش بینی کرده است که مختل شدن رابطه دلبستگی با ایجاد اضطراب و بی اعتمادی در کودک منجر به اختلالات روان شناختی خواهد شد. علاوه بر نقش و تأثیر دلبستگی ناایمن در انواع مختلفی از اختلالات روانی و مشکلات رفتاری، وجود اختلالات دلبستگی نیز در نظام های اختلالات روانی پذیرفته شده و مورد توجه قرار گرفته است. زینه و همکاران پنج نوع اختلال دلبستگی را در طبقه بندی خود ذکر کرده اند:

نوع اول: اختلال دلبستگی بدون تعلق (دل بسته)



کودک در گزینش یک مراقب بزرگسال به ویژه ناموفق است، حتی به هنگام صدمه زدن، ترسیدن، بیماری یا موقعیت‌های دیگری که به طور معمول نظام رفتاری دلبستگی تحریک می‌شود. کودک در نشان دادن اعتراض - جدایی ناموفق است یا اعتراض به جدایی را به صورت نامتمایز نشان می‌دهد (اغلب زمانی که کسی ترکش می‌کند گریه سر می‌دهد) اگر کودک با کسی معاشرت داشته باشد احتمالاً این معاشرت او نامتمایز است به طور معناداری با دیگران رابطه ندارد. کودک حداقل از سن عقلی ۸ ماه برخوردار است.

نوع دوم: اختلال دلبستگی نامتمایز

کودک به طور مکرر امنیت ایجاد شده با حضور چهره دلبستگی را ترک گفته و بدون واری و حصول اطمینان از حضور مراقب پرسه می‌زند، خانه را ترک کرده و به خیابان می‌رود و یا در مجامع عمومی جیم می‌شود. کودک الگوی ورود به موقعیت‌ها یا مکان‌هایی را نشان می‌دهد که در آن احتمال خطر صدمه فیزیکی می‌رود. کودک ممکن است رفتارهای ضد اجتماعی درهم آمیخته‌ای از خود نشان دهد، و به وسیله ابراز پیشنهادات دوستانه (اعتماد سریع و رفتار دوستانه افراطی با غریبه‌ها در جهت به دست آوردن ایمنی و آرامش) یا از طریق پذیرش دلداری و مراقبت بزرگسالان نسبتاً ناآشنا یا کاملاً آشنا. نشانه‌ها در اختلال بیش‌فعالی - کمبود توجه توجیه خوبی ندارد. این اختلال دارای دو نوع فرعی است: درهم آمیختگی اجتماعی. دوستی‌های نامتمایز و پاسخ دهی یا حساسیت اجتماعی سطحی، از غالب‌ترین ویژگی‌های رفتاری ممکن است دلداری هنگام پذیرش را بپذیرد ولو اینکه در این زمینه هم گزینش چهره دلبستگی نباشد و اغلب دلجویی از او مشکل است. بی‌احتیاطی، تمایل به حادثه، خطر کردن. کودک الگویی از بی‌ملاحظه‌گی، تمایل به خطر و حادثه در رفتار خطر کردن را نشان می‌دهد که بیش از هر چیز دیگر در ناتوانی نسبت به واری و چک کردن حضور چهره دلبستگی قابل توجه است. رفتار بی‌ملاحظه‌گی کودک ممکن است موجب عقب راندن او شود.

نوع سوم: اختلال دلبستگی بازداری شده (منع شده)

کودک نسبت به نزدیکی تماس یا دستکاری اشیاء مانند اسباب بازی‌ها در محیط‌های ناآشنا و به خصوص در حضور افراد ناآشنا تمایل ندارد. کودک جداً از تعامل‌های اجتماعی با افراد غیر از مظاهر قدرت اجتناب می‌کند. کودک در موقعیت‌های اجتماعی حتی در حضور چهره دلبستگی عاطفه محدودی را نشان می‌دهد که دامنه خلق حاکم بر آن از بررسی هشیارانه تا گوش به زنگ بودن متغیر است. در این نوع اختلال دو نوع فرعی وجود دارد: کودک تا زمان نزدیکی به چهره دلبستگی خاطر آسوده دارد اما در برابر موقعیت‌ها، اشیاء یا افراد ناآشنا به آسانی دچار ترس و وحشت می‌شود هنوز هم نزدیکی به چهره دلبستگی برای او اضطراب‌زاست. در مورد جدایی از چهره دلبستگی به شدت مقاومت نشان می‌دهد و این جدایی به شدت او را آشفته می‌کند. تسلیم اجباری: کودک دستورات چهره دلبستگی را به آسانی یا با مقاومت اندک یا بدون مقاومت اندک یا



بدون مقاومت درونی می‌پذیرد. کودک تبادلات مثبت محدود شده‌ای را نشان می‌دهد. کودک ممکن است بازداری و ترس کم و عدم درگیری را در غیاب چهره دلبستگی نشان دهد.

نوع چهارم: اختلال دلبستگی پرخاشگرانه

کودک ترجیحی واضح به یک چهره دلبستگی دارد، اما پرخاشگری وی طغیان خشمی که معطوف به خودش یا چهره دلبستگی است، اغلب مانع پذیرش دلداری از جانب کودک می‌شود. خشم (که ممکن است به شکل فیزیکی، کلامی، یا هر دو نشان داده شود) از ویژگی عمده رابطه دلبستگی است که فراتر از ناراضماندی‌های متناسب با سن و ناکامی‌های زودگذر است. ناراضماندی کلی به تنهایی برای تشخیص کافی نیست زیرا با پرخاشگری دریافت رابطه دلبستگی (خود فرمانی یا دیگر فرمانی) خود نشانه‌ای از این نوع اختلال است. نشانه‌های اضطراب (اضطراب جدایی، آشفتگی‌های خواب و غیره) نیز ممکن است ظاهر شوند اما به دلیل بارزتر بودن پرخاشگری در کانون اصلی توجه قرار نمی‌گیرند.

نوع پنجم: اختلال نقش وارونه (جا به جا شده)

ارتباط والد- کودک وارونه می‌شود، به نحوی که کودک نقش‌ها و مسئولیت‌هایی را که به طور معمول توسط والدین تقبل می‌شود به عهده می‌گیرد. این مورد الگوی عمده این ارتباط است. کودک نزدیکی بدون اضطراب را در ارتباط با چهره دلبستگی در موقعیت‌های ناآشنا نشان می‌دهد. کودک در طی تعاملات خود با مراقب، نگرانی مفرط، حاکمیت پرورش بیش از حد، یا تسلط نشان می‌دهد. کودک در مورد سلامت روان شناختی مراقب، موشکافی غیرعادی و بیش از حد دارد. (اکتفاپور، ۱۳۹۳)

ثرندایک بر اساس پژوهش‌های خود اظهار داشت یادگیری مستقیم است و به واسطه‌ی تفکر یا استدلال صورت نمی‌گیرد. (ثرندایک، ۱۸۹۸) بنا بر این ثرندایک با پیروی از اصل ایجاز، تعقل را به نفع گزینش و پیوند م.ستقیم در یادگیری رد کرد. تنزل مقام تعقل و کاهش اهمیت اندیشه‌ها در یادگیری، آغاز نهضت رفتارگرایی در آمریکا بود. (ثرندایک، ۱۹۱۱) برای تبیین اهمیت این موضوع و اثر آن بر شکل‌گیری فراخودی که متأثر از فراخود والدین است لازم است اشاره‌ای به نظریه‌ی یادگیری مشاهده‌ای آلبرت بندورا داشته باشیم. اهمیت دیگر این نظریه در این مقاله از آن جهت است که در سنین کودکی این نوع یادگیری بسیار پررنگ و برجسته است.

به عقیده بندورا، یادگیرنده باید علاوه بر توجه و علاقه، توانایی تقلید و الگوبرداری را دارا باشد. یادگیری اجتماعی، بنا بر مشاهده و تقلید، به طور ناخودآگاه در بسیاری از افراد به صورت مثبت و منفی انجام می‌گیرد و پیامدهای ثمربخش، یا زیان‌بار خود را به دنبال خواهد داشت. (پارسا، ۱۳۸۳)

در آزمایش بندورا تحت عنوان عروسک بوبو وقتی که این کودکان با عروسک تنها گذاشته شدند، از الگویی که به تازگی توسط والدین مشاهده کرده بودند تقلید کردند و بلکه رفتارهای بدیع و تازه‌ای از خشونت از خود ابتکار نمودند. رفتار اینها با



رفتار کودکان گروه گواه که حمله الگو به عروسک را ندیده بودند مقایسه شد. معلوم شد که افراد گروه آزمایشی دو برابر افراد گروه گواه، پرخاشگری نشان می‌دهند. (شولتز، ۱۳۸۳)

بدین صورت توصیف می‌شود که یک مورد از همانندسازی با الگوی والد صورت می‌گیرد. (دلارد، ۱۹۴۱) بر این اساس، سوپرایگوی یک کودک، در حقیقت از الگوی والدین خود صورت نمی‌گیرد، بلکه از الگوی سوپرایگوی والدین خود صورت می‌پذیرد و کودک تمایل به هم خوانی درونی با والدین خود دارد. (سیال‌دینی، ۲۰۰۱) محتوایی که آن را پر می‌کند همان است و اسباب امتداد سنت و تمام قضاوت‌هایی می‌شود که در طی زمان مقاومت کرده‌اند و از بین نرفته‌اند و خود را نسل اندر نسل انتشار داده‌اند.

نوع برخورد والدین با نیازهای عاطفی کودک، میزان پاسخدهی والد به کودک، میزان دریافت حس امنیت و پیروی آن داشتن انگیزه و امنیت اکتشاف در کودکی، تعاریف اخلاقی و اجتماعی والدین و میزان پابندی آنها به اصول اخلاقی و اجتماعی که در طی فرآیندهای تربیت، تعامل و تعلیم، آموخته و منتقل می‌شوند؛ قسمتی از ساختار شخصیتی را شکل می‌دهد که بیشتر ولی نه تماماً ناخودآگاه است که شامل ایده‌آل‌های فرد، هدف‌های معنوی و قسمتی از روان که به آن وجدان گفته می‌شود که تمایلات، فانتزی‌ها، احساسات و اعمال فرد را نقد می‌کند و جلوی آنها را می‌گیرد. «سوپرایگو نوعی از وجدان است که اعمالی که از نظرش خلاف هستند را با احساس گناه مؤاخذه می‌کند؛ مثلاً اگر شخص رابطه‌ای خارج از ازدواجش با کسی داشته باشد. سوپرایگو در تضاد با اید کار می‌کند. سوپرایگو تمام تلاشش این است که خود را با هنجارهای اجتماعی تطبیق دهد در حالی که اید تنها ارضای آنی می‌خواهد. سوپرایگو احساس درست و غلط و وجدان ما را کنترل می‌کند. او به ما کمک می‌کند تا رفتارمان مورد قبول اجتماع واقع شود. (snowden, 2006)

خواسته‌های سوپرایگو معمولاً در تضاد با اید قرار دارد و از آن جهت ایگو گاهی برای میانجی‌گری بین آن دو به مشکل برمی‌خورد. (Meyers, 2007) فروید مستقیماً اشاره می‌کند فراخود حاصل همانند سازی کودک با سوپر ایگوی والدین خویش است. (Schacter, 2009) پس در چالش‌هایی که کودک نسبت به فراخود خویش پشت سر می‌گذارد کلیدی‌ترین چیزی که باید در ریشه‌یابی مسئله به آن رجوع کنیم الگوی سوپر ایگوی والدین و شیوه‌های تربیتی و رفتاری آنان است. در واقع باید بررسی کنیم شیوه‌های تربیتی و تعاملی والدین با کودک بر میزان حل اختلافات خود و فراخود وی در بستر مهمی مثل بستر کاری و شغلی چه تاثیری خواهد داشت.

تعارض منافع

تعارض منافع زمانی به وجود می‌آید که فرد به خاطر موقعیتش وادار شود از بین منافع خود، منافع سازمانش یا منافع گروه‌های دیگر، صرفاً یکی را انتخاب کند یا آن که در یک موقعیت، منافع و ترجیحات فردی شخص با وظایف و تعهدات حرفه‌ای اش



در تضاد و تعارض قرار بگیرد. (بادینی، ۱۴۰۰) فرد در محیط شغلی همواره به نوعی در معرض تعارضات منافع و اخلاقیات است که مهم ترین مرجع قضاوت درونی آن، فراخود اوست؛ فراخودی که برآمده از فراخود والدین است.

موقعیت زیر را در نظر بگیرید :

به فردی در سمت مدیرعامل یک شرکت نیمه دولتی قراردادی پیشنهاد شده است که ثبت آن از نظر مزایای اقتصادی به نفع وی اما از نظر هزینه های انسانی به ضرر سایر کارکنان است. مرجع تصمیم گیرنده در چنین موقعیتی خود یا فراخود فرد است. برای آنکه بدانیم در هر فرد کدام رویکرد بر دیگری فائق خواهد آمد و میزان و کیفیت حل این تعارضات در هر فرد چگونه خواهد بود به طور مجزا رابطه الگوی تربیتی با عملکرد فراخود را در این موقعیت بررسی می کنیم.

در کودکانی با سبک دلبستگی ایمن و والدین قاطع که قوانین توجیه شده ای را تجربه کرده اند احتمالاً نسبت به قوانین و هنجارهای اجتماعی پایبندی بیشتری دارند. بنا به اکتشاف امنی که در کنجکاوای داشته اند نسبتاً بدون اضطراب موقعیت را می سنجند. توان جایگزینی منطقی تصمیمی که هم صرفه اقتصادی برای کل مجموعه داشته باشد و هم مطابق با نظام اخلاقی وی که بنا به فراخود او بعد اجتماعی تقویت شده ای دارد، باشد. میزان ثبات قدم و اطمینان از تصمیم در این افراد بالاتر است و تردید و تزلزل کمتری را تجربه خواهند کرد. احتمالاً در جدال خود و فراخود این دسته از افراد فراخود غالب خواهد شد. میزان حس کامیابی نهایی از تصمیم گرفته شده به خاطر حسن نیت و قاطعیت آنان بالاتر است.

در کودکانی با سبک دلبستگی نا ایمن اجتنابی که والدینی مستبد داشته اند حس امنیت از سوی دیگران تقویت نشده است و بنابراین ممکن است دارای رفتارهای اجتماعی متناقض با اصول یکپارچه اخلاقی باشند. احتمالاً اضطراب زیادی را در حل تعارض خود و بخش وجدانی فراخودشان تجربه نمی کنند و میزان زیادی از قاطعیت و ثبات نظری که کودکان دلبسته ی ایمن داشتند، در این کودکان هم مشهود خواهد بود اما این قاطعیت برآمده از بدگمانی و بی ملاحظگی نسبت به دیگران است. همان طور که گفته شد به خاطر داشتن والدین مداخله گر، بی توجه و طردکننده این افراد در بزرگسالی موضعی بی تفاوت و بیش از حد مستقل نسبت به دیگران دارند. این کودکان در موقعیت شرح داده شده احتمالاً خواسته های خود را به چهارچوب های اخلاقی و اجتماعی فراخود ترجیح می دهند و منافع بر اخلاقیات پیروز خواهد شد زیرا این فرد در بستر شغلی خود چندان متکی به نقش سازمانی خود نیست و از طردشدگی نیز ابایی ندارد.

کودکانی با سبک دلبستگی نا ایمن دوسوگرا تزلزل و تردید بسیاری را در حین تصمیم گیری راجع به ملاک قرار دادن داده های خود یا فراخود تجربه می کنند. این دسته از کودکان با والدین غیر پاسخ ده و عواطف شرطی و ضد و نقیض ثبات قدمی راجع به گرایش یا عدم گرایش به فراخود خویش ندارند و به جای حل منطقی مسئله و بررسی جوانب نفع و ضرر در پی کسب رضایت دیگران و یا فرار از موقعیت هستند. احتمالاً در چنین موقعیتی تصمیم گیری در مورد ثبت قرارداد را به اعضای علی البدل واگذار می کنند. پیروی از دستورات فراخود در این افراد اغلب کاذب و بدون توجیه است.



نتیجه گیری :

اگر به عنوان یک عامل بیرونی بخواهیم میزان بازدهی شغلی افراد را در یک مجموعه بررسی کنیم یکی از شاخه ای ترین عناوین مورد بررسی باید میزان گرایش افراد به اخلاقیات و هنجارهای شغلی باشد. دستورات حاوی تعهدات اخلاقی و قانونی و اجتماعی بقرعه ی فراخود است و فراخود هر فرد آینه ی راستینی از فراخود والدین اوست. پس الگوهای تعاملی والدین با فرزندان اطلاعات خوبی راجع به چگونگی مواجهه این افراد تضاد و تعارض منافع و هنجارها در محیط کار خواهد بود. هر فرد بنا به این که بعد اجتماعی و اخلاقی وی چقدر مورد توجه قرار گرفته باشد، میزان مختلفی از عزت نفس، اخلاق گرایی، خودتکایی، هنجار گرایی و ... را تجربه خواهد کرد.

با توجه به استنباط های به دست آمده می توان نتیجه گرفت که والدینی در رفتار رویکردی قاطعانه با فرزندان خود اتخاذ می کنند و باعث ایجاد دل بستگی ایمن خواهند شد فرزندانانی دارند که ساختار فراخود منسجم تر و روشن تری خواهند داشت که باعث می شود در بزرگسالی تعامل بهتری با مجموعه یا سازمان خود داشته باشند و مواجهه صحیح تری با تنش های غالب و مغلوبی فراخود داشته باشند.



منابع :

- پی یونگ و همکاران، ترجمه ی عزیزالله تاجیک و پرستو حسن زاده، ۱۴۰۱، روانشناسی اجتماعی کاربردی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات ارسباران
- متیو.اچ. اولسون، خولیو خوتا. رامیرس، ترجمه ی علی اکبر سیف، ۱۴۰۰، مقدمه ای بر نظریه های یادگیری، چاپ هشتم، تهران، انتشارات دوران
- جیمز ا. پروچاسکا، جان.سی. نورکراس، ترجمه ی یحیی سید محمدی، ۱۴۰۰، نظریه های روان درمانی پروچاسکا، چاپ هجدهم، تهران، انتشارات روان
- ویلیام کرین، ترجمه ی علیرضا رجایی و غلامرضا خوی نژاد، ۱۴۰۱، نظریه های رشد ویلیام کرین، چاپ دهم، تهران، انتشارات رشد
- دوان پی شولتز و سیدنی الن شولتز، ۱۳۸۹، ترجمه ی یحیی سید محمدی، نظریه های شخصیت، چاپ هفدهم، تهران، انتشارات رشد
- الیوت ارنسون، ترجمه ی حسین شکرکن، ۱۳۸۹، روانشناسی اجتماعی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات رشد
- پارسا، محمد، ۱۳۸۳، زمینه ی نوین روانشناسی، چاپ بیستم، تهران، انتشارات بعثت
- داریل بم و همکاران، ۱۴۰۱، زمینه ی روانشناسی هیلگارد، چاپ دهم، تهران، انتشارات رشد
- پرنده، اکرم و فقیهی، علی نقی، مطالعه ی تطبیقی سبک های فرزندپروری، شماره ی سوم، زمستان ۱۳۸۵، ۱۴۰-۱۱۵
- قره گوزلو، نادیا و عطادخت، اکبر، پیش بینی افسردگی، اضطراب و استرس نوجوانان پسر بر اساس سبک فرزندپروری مادر: ارزیابی نقش پیش بین سبک فرزندپروری استبدادی، شماره ی ششم، تابستان ۱۳۹۷، ۱۱۶-۱۰۱
- محمدی سیف، قاسم و همکاران، رابطه سبک های فرزندپروری و سازگاری اجتماعی والدین در کودکان با اختلال یادگیری، فصل نامه ی علمی پژوهشی خانواده درمانی، دوره ی چهارم، شماره ی سوم، ۱۰۴-۹۳
- فیاض، ریحانه و همکاران، مقایسه ی بین سبک های فرزندپروری والدین و استحکام من فرزندان، مجله ی رویش روانشناسی، تابستان ۱۳۹۴
- علیا، علیرضا، تعارض منافع و اخلاق حرفه ای، مجله اخلاق حرفه ای، سال ۱۳۹۵.
- آرام، سیدرضا، تعارض منافع و اخلاق حرفه ای در پزشکی، مجله پزشکی قانونی و اخلاق، سال ۱۳۹۸.
- کریمی، محمدرضا، تعارض منافع و اخلاق حرفه ای در حسابداری، مجله علمی پژوهشی حسابداری مدیریت، سال ۱۳۹۷.

Schacter, Daniel (2009). Psychology Second Edition. New York City: Worth Publishers. p. 481.
 Snowden, Ruth (2006). Teach Yourself Freud. McGraw-Hill. pp. 105-107
 Meyers, David G. (2007). "Module 44 The Psychoanalytic Perspective". Psychology Eighth Edition in Modules. Worth Publishers